

دام مکارانه اسرائیل و آمریکا نقش بر آب شد.

پروفسور محسن مسرت

ترجمه: احمد احقری

از روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو مورخ 23 اوت 2006

تصور کنید اگر حزب الله به تنگنا کشیده شده با موشک‌های میان‌برد خود تل‌آویو را به آتش می‌بست، چه پیش می‌آمد؟ در حقیقت با جنگ اخیر اسرائیل در لبنان، خاورمیانه به این مرحله اضطراری دهشت‌آور بسیار نزدیک شد.

هدف اعلام شده تهاجم اسرائیل به لبنان خلع سلاح کامل میلیشیاى حزب‌الله و ایجاد منطقه‌ای امن برای اسرائیل در جنوب لبنان بود. این اقدام بنا به اظهارات رسمی برای از بین بردن دائمی خطر حمله موشک‌های کاتیوشا توسط حزب‌الله صورت گرفت. معذالک با نگرشی دقیق‌تر مشخص می‌گردد که بهانه رسمی اسرائیل سرپوش بر اهداف واقعی بسیار فراتری بوده‌اند. موضوع بر سر ایران و ایجاد یک "خاور میانه جدید" است. چرا این جنگ - که با وجود آتش‌بس هنوز خاتمه نیافته - این قدر با بحران ایران پیوند خورده و چرا واشنگتن این قدر در به تاخیر انداختن آتش‌بس به‌طور سیستماتیک کوشا بوده است؟ چیزی که کوفی عنان با تلخ کامی از آن شکوه داشت.

حزب‌الله در سال 1982 با کمک پاسداران انقلاب ایران تاسیس شد تا در جنگ با اسرائیل علیه اشغال نظامی لبنان به برادران شیعه مسلک یاری رساند. پس از چندی حزب‌الله به مهم‌ترین هم‌پیمان استراتژیک تهران در ارتباط با توازن قدرت میان ایران و اسرائیل تبدیل شد. حزب‌الله نه تنها کمک‌های اقتصادی بلکه ابزار تسلیحاتی نیز از ایران دریافت نمود. از آن جمله‌اند موشک‌های کم‌برد که قادر به زدن شمال اسرائیل و یا موشک‌های میان‌برد که می‌توانند تل‌آویو را هدف قرار دهند. این موشک‌ها در محاسبات استراتژیک با انگیزه مقابله با بمب‌های اتمی اسرائیل در رابطه با الگوی نظامی - سیاسی "توازن وحشت" در نظر گرفته شده بودند، چرا که این اجسام پرنده قادرند قلب این کشور و در نتیجه موجودیت آن را به‌طور جدی مورد تهدید قرار دهند. این همان طرح آشنای الگوی نظامی - سیاسی "توازن وحشت" می‌باشد که از دوران جنگ سرد شرق و غرب به ارمغان گرفته شده است. این الگو بر این اصل پایه‌گذاری شده که مخاطب‌های دعوا (دو کشور یا دو قطب جهانی) با تهدید به نابودی قطعی هم‌دیگر از خشونت نظامی و کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی توسط طرف مقابل جلوگیری می‌نمایند، زیرا در غیر این صورت آن طرف که اول به خشونت پردازد، خود در مرحله دوم نابود خواهد شد. تنها امر نوظهور و تازه‌ای که در دعوای ایران و اسرائیل می‌توان تشخیص داد این است که یک طرف از قدرت سلاح‌های اتمی بهره‌مند است و طرف دیگر با سلاح‌های سنتی به قلب سرزمین حریف دست می‌یابد، یا دقیق‌تر بگوییم: به لحاظ تئوریک می‌تواند دست یابد. توان بالقوه طرف ایرانی این دعوا از کمبودها و ضعف‌هایی عملی برخوردار است. اول آن که این موشک‌ها در دست متحدینی قرار

گرفته‌اند که خود نیز منافع و علائق خاص خود را دارا می‌باشند. دوم آن که نیروی مخرب این موشک‌ها کماکان محدود مانده است.

با وجود تمامی این کمبودها و به‌واسطه تاثیر روانی و معنای سمبلیک آن‌ها از دید اسرائیلی‌ها این موشک‌ها به ابزار تهدیدکننده موجودیت اسرائیل ارزیابی می‌شوند. معنای عمیق‌تری از هدف جنگی اسرائیل برای درهم کوبیدن پایگاه‌های موشکی حزب‌الله در لبنان در همین امر می‌تواند نهفته باشد. موضوع بر سر آن بود که حربه استراتژیک ایران از او گرفته شود. علاوه بر آن خنثی‌سازی کامل سلاح‌های تهاجمی حزب‌الله می‌تواند نومحافظه‌کاران آمریکا را در طرح‌های حمله نظامی محتمل ایالات متحده و اسرائیل به ایران، از یک مشکل استراتژیک رها سازد، زیرا از این راه امکانات واکنش نظامی ایران و حزب‌الله - در صورت حمله به ایران - از قبل نابود شده است. تحت چنین شرایطی می‌توان به این نتیجه رسید که گروگان‌گیری دو سرباز اسرائیلی توسط حزب‌الله برای اسرائیل شانس طلایی بزرگی بود تا پس از گذشتن تنها چند ساعت از واقعه به نقشه‌های تهاجمی خود که از قرار معلوم مدت‌های مدید طراحی شده بودند، جامه عمل بپوشاند و از این راه نه تنها به مصاف حزب‌الله برود بلکه ایران را نیز خلع سلاح نماید.

برای تحقق این مقصود انگیزه‌های محکمی موجود است. اولاً اسرائیل می‌خواست از تهدیدهای موجود در مرزهای شمالی خود خلاص شود. ثانیاً خطرناک‌ترین هم‌پیمان دشمن سوگند خورده خود ایران را با قدرت نظامی تهدیدزای آن در مقابل سلاح‌های اتمی اسرائیل از سر راه بردارد و ثالثاً مانعی مهم و اساسی در صورت حمله نظامی علیه ایران برداشته شود. این بسترهای حرکت به‌غایت وسیع نیز به‌روشنی نشان می‌دهند به چه علت ایالات متحده و انگلستان به اسرائیل برای حمله زمینی چراغ سبز نشان داده‌اند. موضوع در لبنان بسی فراتر از صرف برقراری امنیت مرزهای شمالی اسرائیل بوده و هست.

تحت چنین شرایطی است که در درون رهبری سیاسی ایران آشکارا آن نیرویی قدرت طراز بالاتری می‌گیرد که موضع مخالفت با از دست دادن امکان غنی‌سازی اورانیوم برای کسب امکانات مقابله با زرادخانه هسته‌ای اسرائیل اتخاذ کرده است. از دید رهبران سیاسی ایران کشورهای سه‌گانه اروپایی و ایالات متحده بازی دوگانه‌ای در پیش گرفته‌اند. آن‌ها از یک سو ایران را با ارائه بسته مشوق به همکاری دعوت می‌کنند و از سوی دیگر با پیش‌برد جنگ لبنان پیش‌درآمد حمله به ایران را تدارک می‌بینند.

بایستی این موضوع را در مد نظر داشت که اگر حزب‌الله در حالی که در تنگنای سختی قرار گرفته و تهدید خود را واقعیت می‌بخشید و تل‌آویو را با موشک‌های میان‌برد ساخت ایران مورد هدف قرار می‌داد، آن‌وقت تشدید بحران و خشونت در منطقه قطعی می‌شد. ایالات متحده و اسرائیل در صورت بروز چنین حادثه‌ای، آن را مترادف با هدف قرار دادن موجودیت اسرائیل قلمداد کرده و احتمالاً بدون هیچ تاخیر و مجوزی از شورای امنیت دست به بمباران تهران و قبل از هر چیز تاسیسات اتمی ایران و سایر مراکز نظامی و لجستیکی آن می‌زنند.

بر طبق این پیش‌بینی آیا می‌توان این فرضیه را کاملاً دور از عقل دانست که هدف ارتش اسرائیل این بود که حزب‌الله را برای اقدام به عملیاتی که چنین پی‌آمدهای سنگینی به همراه دارند، تحریک کند. درک این واقعیت که رهبری ایران این سناریو را در نظر داشته و با تمام قوا برای جلوگیری از تحقق آن تلاش می‌کند، نیاز به درایت و هوش سرشاری ندارد. این واقعیت که ایران فراسوی تمام جنجال‌های تبلیغاتی و طبل جنگ کوبیدن‌ها در چنین شرایطی از کمک‌های عملی به حزب‌الله خودداری نموده، خود شهادی بر این مدعاست. برای نمونه دولت ایران از سفر داوطلبانی که مایل بودند در نبرد کنار حزب‌الله قرار گیرند، جلوگیری کرد. موارد زیادی هم گواهی بر این فرض می‌دهند که رهبری ایران حزب‌الله را قانع کرده است که از کاربرد موشک‌های میان‌برد علیه تل‌آویو خودداری نماید. رادیکالیسم لفظی بخشی از رهبری هم‌قادر نیست اکثریت رهبری ایران را از مواضع پراگماتیستی و واقع‌گرایانه آن چنان دور کند که نتواند خطر فزاینده‌ای را که هفته‌هاست ایران را تهدید می‌کند، نادیده انگارند. تندروان در رهبری ایالات متحده در جنگ لبنان موقعیتی را باز یافتند که در آن به ماجراجویی جنگی بعدی خود - که

آن را به هیچ رو رها نکرده‌اند - جامه عمل بپوشانند. با آتش‌بس توافقی در جنگ اخیر - در صورتی که دوامی داشته باشد - فعلا این طرح شکست خورده است. این عدم موفقیت را در مقاومت حزب‌الله و نیز در چارچوب این واقعیت می‌توان ارزیابی نمود که حزب‌الله موشک‌های میان‌برد علیه تل‌آویو را به کار نگرفت و از این راه به دامی که بر سر راهش بود، نیفتاد. خودداری از دادن درخواست فوری آتش‌بس به اسرائیل توسط جامعه اروپا و به‌ویژه صدر اعظم خانم مرکل و وزیر امور خارجه آقای اشتاین‌مایر، تنها خطر موجود را تشدید نموده است. معلوم نیست که آیا این امر بر ایشان واضح و آشکار شده است؟ بوش، چنی و رامسفلد بی‌واهمه در تلاش ایجاد "خاور میانه جدید" خود هستند. اولمرت، پرز و سایر بلند مرتبگان نظامی ایشان هم‌چنان معتقدند که با خون فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها قادرند امنیت منطقه را بالا ببرند. واقعیت این است که اتحادیه اروپا و دولت جمهوری فدرال آلمان آگاهانه و یا - حتا بدتر از آن - ناآگاهانه در مسئولیت وجود گسترده سایه جنگ در منطقه خاورمیانه کمافی‌السابق شریک و سهیم‌اند. هنوز زود است قضاوت کنیم که آیا این آتش‌بس پایدار می‌ماند یا خیر، ولی تا مادامی که چشم‌اندازی برای یک راه حل کلی و همه‌جانبه به وجود نیامده، جنگ لبنان قطعا آخرین جنگ نخواهد بود. این جنگ بیش از هر زمان دیگری نزاع اسرائیل - فلسطین را به همان فضای ژئوپلیتیکی سوق داده که به آن تعلق دارد، یعنی فضایی که همه بحران‌های منطقه اسرائیل با فلسطین، لبنان، سوریه و ایران در آن به یکدیگر گره خورده‌اند. برای ایجاد راه حلی پایدار هیچ امکان دیگری باقی نمانده جز تدارک هرچه سریع‌تر یک کنفرانس همکاری و امنیت مشترک در سطح کل منطقه، همان‌گونه که پایان جنگ سرد نیز از کنفرانس همکاری و امنیت مشترک اروپا (KSZE 1973) در هلسینکی آغاز شد.